

شیعیان، اقلیت مهاجر عربستان سعودی^۱

نوشته: یاکوب گلدبرگ

برگردان: محمدحسین رفیعی^۲

جمعیت عربستان سعودی بسیار بیش از دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس و یکسان است. این پیوستگی و تجانس نژادی و مذهبی را حتی می‌توان در میان تمام کشورهای عربی، بی‌نظیر و یکتا انگاشت؛ در این میان تنها اقلیت شیعه این کشور را باید استثنایی در یکدستی و هم‌نوایی قومی نژادی ساکنان عربستان دانست. تخمین‌ها در باب تعداد این شیعیان طیف گسترده‌ای را تشکیل داده‌اند، ارقامی چون ۲۰۰.۰۰۰^۳ تا ۲۷۵.۰۰۰^۴، ۳۰۰.۰۰۰^۵ و حتی ۴۴۰.۰۰۰^۶ نفر در این باب در منابع موثق درج شده‌اند با وجود نداشتن آماری دقیق و قابل اطمینان، می‌توان بنا بر مشاهدات و مدارکی غیرقابل انکار، این رقم را بالغ بر ۳۵۰.۰۰۰ نفر دانست. با توجه به جمعیت تقریبی ۶.۰۰۰.۰۰۰ نفره عربستان، می‌توان جمعیت شیعیان را بالغ بر ۶ درصد از کل سکنه این کشور دانست.

با وجود اختلاف‌نظرهای گسترده در باب تعداد شیعیان عربستان، مکان تجمع و تراکم آنها به خوبی مشخص است. شیعیان عربستان در فضایی به مساحت تقریبی ۹۰۰.۰۰۰ مایل مربع و در ایالات شرقی آن

1. Goldberg, Jacob, "The Shi'i Minority in Saudi Arabia" In Shi'ism and Social Protest, Edited By Juan R.I.Cole and Nikki Keddie, Yale University Press, PP. 230-246.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).

3. David Holden And Richard Jones, The House of Saud(New York,1981)528.

4. Wiliam Quandt , Saudi Arabia in the 1980's, Washington,1981)39-96.

5. James Buchan, Secular and Religious Oppositions in Saudi Arabia, London, Croom Helm,1982.

6. James A.Bill, "Islam, Politics and Shi'ism in the Gulf", Middle East Insights(1980):6

سرزمین که احساء نام دارد، متراکم شده اند.^۱ تقریباً یک سوم جمعیت این استان مهم، بیش از ۹۵ درصد ساکنان قطیف و حومه آن و نیز نیمی از جمعیت شهر هفوف، شیعه هستند.^۲ عوامل گوناگونی چون (۱) نزدیکی و قرابت به ایران، خصوصاً که ایران پس از انقلاب اسلامی، تنها کشوری محسوب می‌شود که حاکمیت شیعی در آن برپاست، (۲) هم‌جواری با سواحل مهم و استراتژیک خلیج فارس و (۳) تراکم بالای منابع و ذخایر نفتی عربستان در این ایالات، به طوری که اصلی‌ترین منطقه نفت‌خیز این کشور به حساب می‌آید، باعث شده تا اهمیت این تنها منطقه شیعه‌نشین عربستان دوصد چندان گردد.

از سال ۱۷۴۵ که با اشتراک منافع و مساعی اشرافیت سنی قبیله‌ای، دولت جدید سعودی به رهبری محمد بن سعود و نیز همراهی مذهبی محمد بن عبدالوهاب تشکیل شد، شیعیان احساء در سه دوره زمانی گوناگون تحت تسلط وهابیون در آمدند: (۱۸۱۸-۱۷۹۲)، (۱۸۷۲-۱۸۳۰) با یک وقفه کوتاه بین سال‌های (۱۸۴۳-۱۸۳۷) و از سال ۱۹۱۳ تاکنون. می‌توان از طریق این تقسیمات، اوضاع مذهبی، سیاسی و اقتصادی شیعیان عربستان را بسط و تشریح نمود. از سوی دیگر می‌توان این بازی طولانی زمانی را به دو دوره پیش از انقلاب ایران و پس از آن تقسیم نمود؛ زیرا سیاست‌های سعودی نسبت به شیعیان در این دو دوره کم و بیش متغیر بوده است. برای بررسی بهتر این گرایش‌ها بعضاً متغیر و البته همیشه سخت‌گیرانه سعودیان نسبت به شیعیان، در ابتدا باید نوع نگاه وهابیون نسبت به شیعیان را مورد تحلیل قرار دهیم.

اصلی‌ترین بنیان اندیشه ابن عبدالوهاب در ضدیت با ارزش‌های رایج و متعارف زمان خویش، در مواجهه با شیعیان و نوع جهان بینی شیعه رخ می‌نماید. وهابیون که خود را به اعتباری بلندپروازانه، موحدون می‌خوانند، با عقاید شیعه در تکریم قبور ائمه و بازماندگان سلاله نبی اکرم (ص) تعارض کامل و آشکار دارند. در نگاه متعصبانه و البته کژاندیش این گروه، شیعیان دچار شرک در عبادت خداوند شده‌اند. در یکی از متون متقدم و ابتدایی وهابی به صراحت «زیارت اماکن و قبور در کشورهای گوناگون یکی از بزرگترین نمادهای شرک» انگاشته شده است.^۳

در راستای این عقاید متحجرانه و دور از واقعیت وهابیون، شیعیان به راحتی در نگاه آنها مصداق بارز و عیان مشرک محسوب می‌شوند. از سوی دیگر در نگاه وهابیون یکی از اصلی‌ترین نشانه مومنین واقعی، تلاش و جهاد ایشان بر علیه هرگونه نماد شرک به خداوند است. «هنگامی که چیزی غیر از خدا مورد پرستش قرار می‌گیرد، جهاد با آن بر هر مؤمنی واجب است».^۴ بنابراین شیعیان اصلی‌ترین مصداق شرک قرار گرفته، کافر خوانده شده و آماج حملات و تهاجمات سبعانه وهابیونی که با بهانه «جهاد فی سبیل الله» بدان‌ها تاخته بودند، قرار گرفتند.

۱. این مقاله شیعیان زیدی حاضر در مرز یمن را شیعه نینگاشته و به مسایل و مشکلات خاص آنها تحت عنوان شیعیان عربستان نپرداخته است.

2. Brill, "Islam", 6.

3. Christine M. Helms, The Cohesion of Saudi Arabia (London: Croom Helm, 1981), 82, 99.

۴. همان، ص ۱۰۰.

اولین بروز عملی این نظریه وهابیون در قبال شیعیان، در تهاجم ایشان به احساء در دهه آخر قرن هجدهم آشکار شد. وهابیون در این حمله تمام آنچه نماد شرک می‌خواندند را نابود کردند. ملک سعود، سپاه مهاجم خویش را با مبلغان وهابی همراه کرد، تا در ساختار جامعه شیعی احساء رخنه کنند. مدارس و مساجد با علما و خطباء وهابی که دسته دسته به سوی احساء گسیل می‌شدند، مجددا شروع به کار کردند. اصلی‌ترین هدف این اقدامات، تبلیغ و گسترش اندیشه وهابی بود.^۱ ضدیت و دشمنی وهابیون با شیعیان در سال ۱۸۰۱ و به هنگام حمله آنها به کربلا وارد مرحله تازه ای شد. در جریان این تهاجم، بیش از پنج هزار شیعه به قتل رسیدند؛ قبور بزرگان دین از جمله بارگاه نوه پیامبر اسلام(ص)، (ابا عبدالله الحسین(ع) با خاک یکسان شد و تمام شهر کربلا آماج حملات و غارتگری‌های وحشیانه وهابیون قرار گرفت.^۲ روابط شیعیان و وهابیون در سال ۱۸۰۳ باز هم تیره‌تر شد، زیرا در این سال ملک عبدالعزیز توسط یکی از شیعیانی که خانواده خویش را در قتل عام کربلا از دست داده بود، ترور شد.^۳

با این حال حکومت وهابی‌ها بر احساء دیری نپایید و با حمله محمدعلی پاشا، مملوک مصر در سال ۱۸۱۰، دوره اول حکومت وهابی-سعودی در عربستان پایان یافت. از این تاریخ تا دهه ۱۸۳۰ دولت درهم فروریخته سعودی به هیچ وجه نتوانست بار سنگین سلطه خویش را بر شیعیان احساء تحمیل کند. در دهه سوم قرن هجدهم، ترکی بن سعود و فرزندش ملک فیصل که جزء بنیانگذاران دولت دوم سعودی بحساب می‌آیند، تسلط خویش را بر احساء تجدید نمودند. چنان که دیدیم دولت اول سعودی به دلیل زمان کوتاه تسلطش بر احساء و نیز اقدامات عداوت بارش در قبال شیعیان نتوانست هیچ نفوذی در آن منطقه برای اندیشه‌های وهابی پدید آورد. ترکی و فیصل نیز در ادامه راه اسلاف خویش علما و خطباء و حتی قاضیان سنی وهابی را به شهرهای گوناگون احساء فرستادند، تا شاید ضعف دولت پیشین را در این باب جبران نمایند.^۴

به طور کلی تعامل دولت دوم نسبت به شیعیان، با مدارا و نرمش بیشتری همراه بود. در برهه ای حتی یکی از علمای شیعی به نام محمد الفارسی به سمت قضاوت احساء منصوب شد. با این وجود، عقاید خاص سعودیان که بر پایه اندیشه وهابی نسبت به شیعیان و عقاید ایشان شکل گرفته بود، تغییر نکرد. این تعارض نشانگر ضعف دولت دوم سعودی در حکمرانی بر قلمروشان بود، چه آنها توانایی ابراز خصومت و ضدیت خود بر علیه شیعیان احساء را نداشته و تنها چاره خویش را در مدارا با ایشان دیده بودند.

1. John B.Philby,Saudi Arabia (London:Benn,1955),82 & George Rentz, "Wahhabism and Saudi Arabia." In Derek Hopwood , ed., The Arabian Peninsula (London:Allen & Unwin, 1972), 58-59

2. Philby, Saudi Arabia,93, & John Gordon Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf,Oman and Central Arabia(Calcutta,1908-1915),1:1060.

3. Philby, Saudi Arabia.

4. Ibid.,pp.162-63, & R.Bayly Winder,Saudi Arabia in The Nineteenth Century, London:Macmillan,1965,77.

تعامل و سوگیری دو دولت اول سعودی نسبت به شیعیان به شدت تحت تاثیر چهارچوب فکری و ایدئولوژیک وهابی تدوین شده بود. دولت اول بسیار پرشور و هیجان این عقاید را در دستور کار خویش قرار داد و دولت دوم نیز با توجه به ضعف نسبی در حاکمیت خویش، با رعایت کمی اعتدال همان روند را ادامه داد.

با فتح احساء در سال ۱۹۱۳ توسط ابن سعود، دوره سوم تعاملات شیعه-وهابی عربستان آغاز شد. مانند هر دو تجربه پیشین، سعودیان در ابتدا دست به ترویج عقاید وهابیت در احساء زدند.^۱ دو گرایش و روند خاص بر ضد شیعیان تلاش می کردند، و می کوشیدند در راستای منافع سعودیان جامعه شیعی احساء را دچار تغییر و تبدل نمایند. در یک سوی نیروی نوظهور اخوان قرار داشت، که در سال ۱۹۱۲ توسط ابن سعود صحراگردان قبایل مختلف تشکیل شده بود. این گروه تحت آموزش های عقیدتی وهابیون قرار گرفتند و بعدها هسته مرکزی ارتش سعودی را تشکیل دادند. این شبه نظامیان را نباید با جمعیت *اخوان المسلمون* (که در سال ۱۹۲۸ در مصر تشکیل شد، مرتبط دانست). اخوان یکی از اصلی ترین اهرم های رشد و تعالی همه جانبه سعودی در شبه جزیره عربستان به حساب می آمدند. عقیده و گرایش اصلی این گروه در سرکوب و نابودی کامل شیعیان خلاصه شده بود، آنها تمام تلاش خود را در راه تغییر کلی عقاید شیعیان و یا از بین بردن کامل آنها مصروف می داشتند. از سوی دیگر و در ظاهر، ابن سعود و پسر عمیش - اولین والی سعودی در احساء - طریقه دیگری را در دستور کار قرار داده بودند. فعالیت های آنها بیشتر در عرصه فرهنگی و تأثیرگذاری بر عناصر اجتماعی شیعیان متمرکز شده بود، در گام اول آنها انجام هرگونه اعمال مذهبی مربوط به شیعیان در ملاءعام را ممنوع کردند و شعائر مذهبی شیعیان را تنها در فضای خصوصی و شخصی آنها جایز شمردند.

در حقیقت محدودیت ها بر شیعیان در این دوره به دو شیوه ظاهراً متفاوت، اما در باطن همسان توسط ابن سعود و اخوان اعمال می شد. طی این اقدامات، به مدت یک دهه تا سال ۱۹۲۲، اخوان در احساء قدرت را دست داشت و شیعیان از انجام هرگونه عبادت و اعمال مذهبی در ملاءعام محروم بودند؛ تعدادی از آنان که هنوز بر برگزاری جلسات مذهبی خویش در حسینیه هایشان ابرام می ورزیدند، کشته شدند.^۲ مصرف دخانیات نیز در ملاءعام ممنوع شد. اخوان به دست خود خاطیان و قانون شکنان را مجازات می کرد.^۳ چنین می نماید که پس از سال ۱۹۲۲، ابن سعود تلاش خویش را برای در دست گرفتن اوضاع، و کنار گذاشتن اخوان در احساء بیشتر کرد. در پی این اقدامات، شیعیان از زیر فشارهای اخوان رهایی یافتند و توانستند مراسم مذهبی خود را به راحتی انجام داده و با فراخ دستی بیشتری شعائر مذهبی خود را اجرا کنند. از سوی

1. Philby, Saudi Arabia, 269.

2. Lawrence Goldrup, "Saudi Arabia, 1902-1932: The Development of Wahhabi Society" (Ph.D. diss., University of California at Los Angeles, 1972), 416,

۳. حافظ وهبه، *جزیره العرب فی القرن العشرين*، (قاہرہ، مکتبه النهضة المصریہ، ۱۹۶۱) ۳۱۰ و نیز John Hbib, *Ibn Saud's Warriors of Islam: The Ikhwan Movement of Najd*, Leiden: Brill, 1978, 38

دیگر اوضاع اقتصادی آنها نیز آشکارا بهبود یافت و پس از مدتی طولانی آرامش و آسایش نسبی بر شیعیان احساء سایه افکند. این شرایط در پی کاستن قدرت اخوان که تمام جهد و تلاش خویش را برای سرکوبی و نابودی شیعیان به کار می‌بردند، پدید آمده بود. ابن چلوی والی احساء، نیز که از قدرت‌گیری اخوان در رنج بود، تمام تلاش خویش را برای سرکوب آنها و دفاع و احیای ظاهری شیعیان به کار گرفت.^۱

تفاوت رویکرد ابن سعود و اخوان در قبال شیعیان، به خوبی حقیقت و ذات دولت سوم سعودی را نمایان می‌سازد. اخوان جنگجویان و مجاهدانی بودند که در قرن بیستم با اعمال هرگونه فشار و تهاجمی، علیه آنانکه در راستای عقاید وهابیت، دشمن خدا و دین می‌انگاشتند، مبارزه می‌کردند. در واقع آنها برای رفع مشکل شیعیان در قلمرو سعودی، همان راهی را برگزیدند که دو دولت پیشین در راستای عقاید متحجر وهابی اتخاذ نموده بودند. اما در مقابل ابن سعود که عقاید جدید و تحول خواهانه‌ای را نسبت به اسلاف خویش در دو دولت سعودی مد نظر قرار داده بود، می‌کوشید، روش جدیدی را که لزوماً متکی بر تزریق مستقیم عقاید وهابی به جامعه شیعی نباشد، اعمال کند.

تفاوت و تعارض درونی و نهانی این دو نوع نگرش، در ربع اول قرن بیستم، نهایتاً در سال ۱۹۲۵ رخ نمود و هویت یکپارچه و متحد عربستان سعودی را مورد مخاطره قرار داد. اخوان، ابن سعود را در سیاست خارجی خویش، به تخطی از مبانی اصیل اندیشه وهابی محکوم کردند. چه به زعم آنان، ابن سعود در تعامل با مخالفان و هدایت آنها به راه راست وهابیت، سستی و تعلل به خرج داده بود. از سوی دیگر آنها استفاده و بهره‌برداری از مظاهر تمدن کافر غربی، همچون تلفن، تلگراف و اتومبیل را کفران عظیمی نسبت به آموزه‌های ابن عبدالوهاب می‌دانستند! و آنرا بدعت بزرگ می‌خواندند. طبیعی بود با چنین عقاید متحجرانه و عقب افتاده‌ای، در باب تعامل ابن سعود با شیعیان نیز اعتراضات وسیعی داشته باشند.

در سال ۱۹۲۶، اخوان طی اجلاسی در ارطاویه، علیه ابن سعود طوماری امضا کرده، اتهامات بسیاری بر او روا داشته و خواستار برکناری او از ریاست حکومت سعودی شدند. در این طومار یکی از بزرگترین تهمت‌هایی که به او وارد شده بود، توقف جهاد علیه مشرکین و برداشتن فشار از روی شیعیان بود. در بند هفتم این طومار، یکی از اتهامات چنین بیان شده است: «تعلل و تخطی او از اعمال و تبلیغ عقاید وهابی بر شیعیان احساء و عراق». اخوان بر آن بودند که تا سرحد امکان باید برای تغییر عقیده مشرکین نسبت به وهابیون تلاش کرد و در صورت عدم موفقیت، تنها راه چاره به قتل رساندن ایشان است.^۲

ابن سعود در پاسخ به اخوان، در ابتدای سال ۱۹۲۷ اجلاسی در ریاض برگزار کرد، که تمام سران قبایل و علمای مذهبی بدان دعوت شده بودند. او در این اجلاس با بیان مواضعش، برای ایجاد مصالحه و آشتی با اخوان و ایجاد یکپارچگی ملی اعلام آمادگی کرد. در پایان این اجلاس نیز فتوایی در قبال شیعیان به شرح ذیل صادر شد:

1. H.R.P. Dickson, Kuwait and Its Neighbours (London: Allen & Unwin, 1956), 155, 281

2. Helms, The Cohesion, 253 and Habib, Ibn Saud's, 122

- ۱- آنها باید اسلام وھابی را بپذیرند.
- ۲- و این پذیرش را اظہار نمایند.
- ۳- در تمام محافل خویش -چہ خصوصی و چہ عمومی - از ترویج اعمال مختص آیین خود پرهیز نمایند.
- ۴- پنج مرتبہ در روز نماز بگذارند.
- ۵- ہرگونہ عقیدہ و عمل تقدس بار را نسبت بہ اہل بیت پیامبر (علیہم السلام) ترک کنند.
- ۶- تمام اماکنی کہ آنها برای انجام اعمال مخصوص بہ خویش - حسینہہا- ساختہ اند، تخریب گردد.
- ۷- مبانی اسلام وھابی را ترویج و آموزش دہند.
- ۸- خود را مسلمان وھابی قلمداد نمایند.

ہرکس از این قوانین و فتاوی سرپیچی نماید، بہ اشد مجازات خواهد رسید^۱.

البتہ این فتوا ہیچگاہ عملی نشد و در مرحلہ یک دستور غیرعملی باقی ماند. اما نتیجہ قطعی آن بالاگرفتن وخامت اوضاع و تیرگی روابط اخوان و ابن سعود بود، کہ طلیعہ‌ای بر تحولات و فعل و انفعالاتی شد کہ بعدھا «شورش اخوان» نام گرفت. ابن سعود بہ دلیل شکست قطعی اخوان در سال ۱۹۲۹، ہیچ دلیلی برای اقدام عملی در راستای فتوای فوق‌الذکر در باب شیعیان نیافت، و ہیچگاہ بدان جامہ عمل نپوشاند. بنابراین و طبق معادلات جدیدی کہ در عربستان حکمفرما شدہ بود، ابن سعود کہ نمایندہ افکار تحول‌خواہ و مدرن وھابی در قرن بیستم بہ حساب می‌آمد، برگ برندہ بیشتری نسبت بہ اخوان کہ سنت‌گرایانی متحجر بیش نبودند، در دست داشت.

حال باید پرسید چہ نظریہ و اندیشہ ویژہ‌ای در پس سیاست‌های جدید ابن سعود نسبت بہ شیعیان وجود داشت؟ در پاسخ بہ این پرسش ہیچ اظہار نظری را بہتر از سخنان شخص ابن سعود در پاسخ نویسنده لبنانی، امین الریحانی نخواہیم یافت.

وقتی حاکم سعودی در باب اینکہ آیا حملہ و نزاع بر سر ہدایت مشرکین تا سر حد گرایش واقعی بہ توحید را همچون وظیفہ شرعی و دینی خویش لازم الاجرا می‌داند، مورد سوال قرار گرفت در پاسخ گفت «نہ! نہ!» برای مثال اگر احساء را بگیریم، باز ہم سی ہزار شیعہ در سرزمین خویش داریم کہ باید در امن و امان زندگی کنند. پس از این ہیچ کس مجاز بہ آزار و اذیت ایشان نیست. تنها چیزی کہ ما از ایشان می‌خواہیم عدم اظہار علنی بہ عقاید و شئون مذہبی خود در ایام مہم مذہبی است. ما مانند آن چیزی نیستیم کہ دیگران در باب ما می‌اندیشند» مع‌الوصف ابن سعود در جای دیگری وقتی در برابر ہمین سؤال با ظاہری متفاوت قرار گرفته بود، جنگ با مشرکین تا سرحد اعتقاد بہ توحید وھابی را یک وظیفہ سیاسی برای خود فرض نمودہ بود. «دین و سیاست مانند نیستند، اما مردم نجد عموماً تمایلی بہ آنچه دینشان بدانھا اجازہ ندادہ، ندارند. بنابراین اگر دین و دستورات شرعی، آن تمایلات ما را مجاز دانست، قواعد و موازین

1. Habib, Ibn Saud's, 123-129; and Buchan, "Secular". 118.

سیاسی خود را با آنچه فقه می‌گوید، منطبق خواهند ساخت. اگر در این میان از سیاست کاری بر نیامد، نوبت به جنگ و اقدام مسلحانه می‌سد. و در جنگ هر چیزی امکان وقوع دارد.^۱ این اظهار نظر به خوبی بیانگر تغییر و تحول عقاید بنیادگرایانه و سنتی وهابی نسبت به دین و سیاست در قبال شیعیان به سوی نگرشی مدرن و تحول‌خواه رو به پیشرفت است. در این نگرش جدید البته هیچ تغییری در دیدگاه اولیه وهابیون نسبت به شیعیان که آنها را مشرکانی لایق جهاد دانسته‌اند، تغییری حاصل نشده است. ابن سعود بر آن بود که جهاد علیه شیعیان و وهابی نمودن آنها را نباید یک وظیفه دینی انگاشت. این مسئله نباید هدف دولت سعودی باشد. چه این مسئله کاملاً سیاسی بوده و باید در قالب مسائل سیاسی بدان رسیدگی کرد.

در حقیقت سیاستی که ابن‌سعود از سال ۱۹۳۰ اتخاذ کرد، نشانگر نوع تعاملات رژیم سعودی با شیعیان بوده است. آنها پذیرفتند که اقلیت‌های مذهبی نیز می‌توانند با وجود دشمنی و مخالفت با عقاید وهابیت، با حفظ حقوق خویش زندگی کنند. آنها در محیط‌های خصوصی خویش مجاز به انجام اعمال مذهبی خویش هستند و در محیط‌های عام باید شعائر مذهبی خویش را پنهان نمایند و در ملاء عام آنها را ظاهر ننمایند. پس از پیروزی ابن‌سعود بر اخوان، جایگاه شیعیان در جامعه و اقتصاد سعودی ارتقا یافته و به نحوی در آن شریک شدند. شاید یکی از اصلی‌ترین دلایل این تغییر نگرش بنیادین سعودیان نسبت به شیعیان و گذر از مبانی نحله وهابی، کشف نفت در دهه سوم قرن بیستم در مناطق شرقی عربستان از جمله احساء بوده باشد. چه شیعیان با استخدام در شرکت آمریکایی اکتشاف نفت (Aramco) نقش به‌سزایی در ایجاد این تحول ایفا کرده بودند، و در سال ۱۹۷۰، ۲۵ درصد از جمعیت کارکنان این شرکت بزرگ را شیعیان تشکیل می‌دادند. این میزان بالای مشارکت نشانگر توان و پتانسیل ارزشمند و مهم شیعیان در مشارکت پروژه‌های بزرگ عمرانی و تولیدی در مقایسه با صحراگردان و سنیان است. در راستای این تحولات مهم، و پس از شروع به کار بندر مهم جُبیل در سال ۱۹۷۶، یک فرد شیعی مدیریت آنرا به عهده گرفت.^۲ این در حالی است که جمع کثیری از شیعیان هفوف به توانایی و مهارت در طلاسازی و چرم کاری شهرت یافته‌اند، و تمام شیعیان قطیف به توانایی در تهیه مواد غذایی و خوراکی منطقه مشهور شده‌اند.^۳

البته در آن روی سکه نیز هنوز تبعیضات گسترده‌ای علیه شیعیان ابراز می‌شد؛ با وجود حضور پررنگ و مؤثر شیعیان در مراکز استخراج نفت و بندر جبیل، آنها اکثراً در سطوح پایین و یا به عنوان کارگر به کار گرفته شده و تنها بخش بسیار اندک و کوچکی به سطوح مدیریتی راه یافته بودند. عموماً شیعیان در هر جایی از رسیدن به مراحل بالاتر و کسب ارتقایات شغلی باز می‌ماندند؛ در ارتش آنها برای مدت‌ها به عنوان سرباز معمولی خدمت می‌کردند، در بوروکراسی اداری، دستورات و مصوبات معینی آنها را از ترفیع پست و

1. Ameen Rihani, *Ibn Sa'ud of Arabia* (London: Constable, 1928), 234-35 and Helms, *The Cohesion*, 114-115
2. Buchan, *Secular*, 19.
3. Brill, *Islam*, 7.

مقام بازمی‌داشت و مانند افراد زاید و بلااستفاده با آنان برخورد می‌شد اما از سال ۱۹۸۴ شیعیان توانستند به سطوح مدیریتی کشور نیز راه یابند. برخی از محققان مانند بیل برآند که «شیعیان سعودی در تمام بخش‌ها و سطوح اکتشاف و استخراج نفت بسیار مفید و تأثیرگذار هستند»^۱ ما شواهد دیگری نیز بر بارداری ایشان از حضور در سطوح و مدارج مدیریت این صنعت کلیدی در عربستان در دست داریم. برخلاف دیگر بلاد حاشیه خلیج فارس که شیعیان عموماً خاندان متنفذ و ثروتمندی در آنها دارند، شیعیان عربستان از شرایط بسیار پرخطر و بحرانی در فعالیت‌های اقتصادی رنج می‌بردند. آنها در مقایسه با سنیان از شانس بسیار ناچیزی در کسب موقعیت‌های اقتصادی برخوردار بوده و از تمام امکانات ارزشمندی که در احساء از قبل اکتشاف نفت ساخته شده، بی‌بهره ماندند. این تبعیضات چنان بود که شاید بتوان شهرهای شیعی مهم احساء مانند هفوف و قطیف را در مقایسه با شهرهای دیگر همچوار مانند دمام، جبیل و خُبار که آنها هم از اکتشافات نفتی بی‌بهره نبوده‌اند، بسیار عقب مانده‌تر و شاید جنگ‌زنده لقب داد. شیعیان به حق بر آنند که این تقسیم بودجه ناعادلانه کشور که به شکل تبعیض آمیزی آنها را در مضیقه قرار داده، آنها را از حقوق ابتدایی خود مانند بهره‌گیری از بیمارستان، مدرسه، دانشگاه، راه‌های ارتباطی امن و سالم و دیگر خدمات عمومی محروم داشته است. اکثر شکایات و مظالم ایشان به موضوعات فرهنگی، آموزشی منحصر شده بود. تدریس ادبیات و تاریخ شیعه در مدارس محلی ممنوع و در معدود مدارسی که امکان حضور زنان در آنها فراهم بود، شیعیان حق بهره‌گیری از آموزش را نداشتند. تمام این تبعیضات اجتماعی باعث شد تا شیعیان خود را به عنوان انسان‌های درجه دو جامعه سعودی احساس کرده و خود را از تمام امکانات برابر و همگانی اجتماعی و اقتصادی محروم ببینند.^۲

آمارها و گزارشات دولتی حاکی از آنند که ملک فیصل در پنج سال پایانی سلطنت خویش، از احساء دیدن نکرد. شیعیان نه تنها معتقد بودند هیچ خطایی باعث درافتادن به چنین تبعیضاتی شود، از آنان سر نزده، بلکه برآنند که هیچ تلاش و همیتی نیز در دولت و مسئولان آن برای خارج کردن ایشان از این تبعیضات وجود ندارد. در نگاه یک شیعه، سطوح اجتماعی در جامعه عربستان بدین ترتیب است. «سنیان در سطح اول، مسیحیان در سطح دوم، یهودیان پس از این دو و در نهایت شیعیان در پایین‌ترین سطح اجتماع قرار دارند»^۳. با این وجود باید دوره طولانی ۱۹۷۹-۱۹۲۹ را در مقایسه با زمان‌های دیگر، برای شیعیان احساء، دوره‌ای سراسر امنیت و آرامش دانست. لیکن با وجود این آنها تمام فعالیت‌های اقتصادی اجتماعی خویش را به صورت زیرزمینی و پنهانی انجام می‌دادند. شیعیان به عنوان جامعه‌ای منزوی و جدا افتاده از عربستان سعودی، چشم امیدشان به همکیشان شمالی خود در ایران بود که به تازگی به قدرت رسیده بودند. اما با توجه به عدم امکان چنین حمایت‌های خارجی از سوی شیعیان کثیر ایران و عراق و دیگر

1. Ibid, 188.

2. Jacob Goldberg, "The Saudi Arabian Kingdom" Middle East Contemporary Survey, 4(1979-80): 688-90

3. Interview, New York Times, January 3, 1980.

کشورهای حاشیه خلیج فارس، اقلیت شیعه عربستان بیش از پیش تحت فشارها و تحریم های حکومت مرکزی قرار گرفتند. با وجودی که اخبار بسیار کم و محدودی از شیعیان احساء در منابع درج شده، می توان به دستگیری صدها شیعه احسایی در سال ۱۹۶۶، به گمان برقراری ارتباط با حزب بعث اشاره کرد.^۱ چنان که از شواهد و مدارک البته دولتی بر می آید قصد این گروه و ارتباطاتی که برقرار کرده بودند، فراتر از ایجاد گرایشات قومی بوده، و قصد براندازی رژیم سعودی را در سر می پرورده اند!

انقلاب اسلامی در ایران که در سال ۱۹۷۹ در پی مبارزات طولانی مردم ایران علیه حکام زور مدار خویش به نتیجه رسید، روح تازه ای از امید و حرکت را در مردم احساء دمید. انگیزه ایشان در اقدام به مبارزاتی بر علیه حکومت سعودی که تا پیش از این چندان مسبوق به سابقه نبود، بی تأثیر از این روح تازه شجاعت و امیدواری نبوده است. شب نامه ها و اعلامیه هایی در جای جای بلاد شیعه منتشر شد که بنا بر آن از شیعیان برای مقابله با نظام و خاندان سلطنتی عربستان دعوت کرده بود. نوارهای سخنرانی آیت الله خمینی (ره) که به طرق بسیار صعب و دشوار به احساء می رسید، طرفداران بسیاری را در میان ایشان و دمیدن روح امید و ایجاد تحول در اوضاع اسفبارشان شد. تحرکات برخی از رجال جمهوری نوپدید اسلامی در ایران در کشورهای حاشیه خلیج فارس برای پدید آوردن وحدت شیعیان منطقه نیز عاملی بر این امیدهای شیعیان احساء بود.^۲

اولین نشانه های ناآرامی ها در احساء در تابستان ۱۹۷۹ پدید آمد، به هنگامی که سران و شیوخ شیعه برای برگزاری مراسم عاشورا و سوگواری های ماه محرم فعالیت های خویش را آغاز کردند. حکام سعودی همیشه حساسیت خاصی نسبت به اجرای این مراسم نشان داده و اعمال سخت ترین محدودیت ها را اعمال می کردند. بهر روی در صبح ۲۸ نوامبر ۱۹۷۹، شیعیان دسته های عزاداری خویش را تشکیل داده و مراسم را آغاز کردند. منابع جمعیتی بالغ بر هزاران نفر در سراسر ایالت را که در این مراسم شرکت کرده بودند، تخمین زده اند. این جمعیت که این فرصت را بهترین راه برای گشودن عقده های فروخته حاصل فشارها و محدودیت های سالیان متمادی می دیدند، به سرعت این حرکت را تبدیل به مبارزه با مظاهر حکومت سعودی نمودند و تمام مراکز دولتی را تصرف کردند.

مبارزین شیعه، خواستار پایان بخشیدن به حضور آمریکایی ها در تأسیسات عظیم استخراج نفت و اخراج آنها شدند. آنها همچنین مطالب و تبعیضات حکومت مرکزی را بر خویش ناروا دانسته و خواستار اتمام زورمداری ها و پایان اعمال فشارهای نامحدود سنیان سعودی بر اقلیت شیعه احساء شدند. این درخواست ها را می توان فریاد فروخته سالیان دراز شیعیان بر علیه خاندان سلطنتی عربستان دانست. چند ساعت بیشتر طول نکشید که گستره معترضین تمام احساء را درنوردید و اکثر مراکز استخراج نفت و پالایشگاه ها را در رأس تنوره، اباقیق، خفجی، سیهات و نیز مراکز اصلی شهرهای قطیف و صفوه را به تصرف خویش

1. Holden, The Hause, p.280.

2. The Financial Times(London), March 12, 1980.

در آوردند. هیچ گزارشی مبنی بر ایراد صدمه های احتمالی به آمریکائی‌های ظهران مخابره نشد، لیکن بانک سعودی -بریتانیایی قطیف از شکسته شدن پنجره‌هایش توسط معترضین گزارش داد. در حالی که معترضین به سوی شمال ظهران که قلب ذخایر نفتی عربستان بحساب می‌آمد در حال پیشروی بودند، ارتش سعودی با بیست هزار نفر به ایشان حمله کرد. تعداد زیادی از مردم کشته شدند و چند برابر این تعداد دستگیر شدند که زنان نیز بخشی از این جمعیت بودند. نیروهای سعودی در یک اقدام پیشگیرانه، شهرهای اصلی احساء را محاصره کردند و این در حالی بود که گستره عظیمی از مناطق اطراف قطیف نیز هنوز در تصرف شیعیان بود. به نقل کسانی که بعد از این جریان از احساء دیدن کرده‌اند، تمام دیوارهای شهر پر از شعارهای شیعیان در اعتراض به حکومت وهابی سعودی بوده و یاد شهدایی که در این ماجرا کشته شده بودند، گرمی داشته شده بود.

البته گزارشات رسمی سعودی کاملاً برخلاف این گزارشات غیر رسمی، «اوضاع تمامی شهرها و بلاد قلمرو سعودی را آرام، امن و تحت کنترل» بیان کرده است. سه روز بعد وزیر داخله درباره آنچه در ایالات شرقی مملکت رخ داد به یک روزنامه سعودی گفت: «الحمدلله گروه‌های اندک آشوب‌گران به راحتی سرکوب شدند»¹

در روزهای ابتدایی فوریه ۱۹۸۰، شیعیان به خیابانها ریختند. در گرمی داشت اولین سالگرد قدرت‌گیری شیعیان در ایران و بروز انقلاب اسلامی، خطیب اعظم قطیف مردم را به شورش و حمله به مراکز مهم دولتی فرا خواند. دو بانک مهم به نام‌های بانک اقتصادی ملی -بزرگترین بانک سعودی- و صرافی الریحی، تصرف و تخریب شد. پنجاه دستگاه اتوبوس و خودروی دولتی در آتش سوخت و چهار نفر در جریان این درگیری‌ها به قتل رسیدند.²

این خشم فروخته بیش از آنکه واکنشی به سخت‌گیری‌های مذهبی و دینی علیه شیعیان بوده باشد، برآمده از تحریم‌های اقتصادی و اجتماعی بود که بر شیعیان اعمال شده بود. آنچه در ظاهر، عامل اصلی این اقدامات می‌نمود، بازداری طولانی شیعیان از برگزاری مراسم عاشورا بود. اما این مسئله بهانه و دستمایه خوبی برای بروز عقده های سرکوب شده آنها از شهروند درجه دوم محسوب شدن و تحمل تحریم‌ها و فشارهای سخت روانی بود. چرا که اگر تنها این اقدامات و تلاش‌های گسترده را حاصل جوشش علائق و گرایشات صرفاً مذهبی شیعیان بدانیم، با علم بدان که شیعیان می‌دانستند طبق موازین حکومتی وهابیون هرگونه عملی که ضد ساختارهای عقیدتی وهابی در کشور رخ دهد، شایسته اشد مجازات خواهد بود، بعید به نظر می‌رسد که آنها تمایلات اجتماعی و اقتصادی خود را در آن دخالت نداده باشند. حتماً و بدون شک شهروندی درجه دوم شیعیان و محرومیت‌هایی که روز و شب با آن دست به گریبان بودند، در حالی که

1. NYT,FT,Guardians,December 1979: Al-Safir, Beirut, december 3,1979; Christian Sience Monitor, February20, 1908; FT,March 12, 1980; Radio Riyadh, December3- BBC, December 5, 1979; Al-Jazira(Riyadh), December6, 1979
2. Wall Sreet Journal, February5,1980: Al-Ahram(Cairo), February 21 ,1980

اصلی ترین منابع ثروت سعودی در میانه سرزمینی متعلق بدیشان بود قرار داشت و آنها از تمام آن امکانات بی بهره بودند، سخت بر آنها گران آمده بود.

دغدغه‌های اجتماعی، سیاسی و البته مذهبی شیعیان تا سال ۱۹۷۹ نهانی و در پرده باقی مانده بود، لیکن با بروز انقلاب اسلامی در ایران، شیعیان احساء به نوعی اعتماد به نفس و قدرت درونی دست یافتند که پیش از این آنها در خود نیافته بودند. این نیرو آنان را بر آن داشت که خواسته‌های خود را بر پایه ادعای تساوی اجتماعی و اقتصادی با سنیان درجه اول جامعه علنی و عیان سازند. بدون شک پیروزی شیعیان ایران، در تهییج و تشجیع همکیشان احساسی خود برای ایستادگی و مقابله با تعدیات و مظالم وهابیون، بی تأثیر نبود. بنابراین در جایی که نارضایتی و سرکوبگری شیعیان علیه حکومت سعودی تبدیل به نوعی دشمنی و تلاش برای براندازی شد، خشونت چهره اصلی خود را نمایان ساخت. فوران این هیجانات درونی شیعیان احساء در ارتباط با انقلاب ایران معانی دیگری به خود گرفت، چه ظلم ستیزی و قیام بر علیه ستم و تبعیضات قومی، مذهبی، از دیگر مشترکات میان قیام شیعیان احساء و شیعیان ایران در جریان انقلاب اسلامی بود. احساس همزاد پنداری و ایجاد مشترکات سیاسی، علاوه بر مشترکات مذهبی نیز از دیگر عوامل تأثیرگذاری انقلاب ایران بر شیعیان احساء بود. علاوه بر این، تحولات و گسترش امکانات دولتی در ایالات شیعه‌نشین و نفت‌خیز سعودی که به شکل کاملاً تبعیض‌آمیزی شیعیان را از اصلی ترین حقوق خود محروم می داشت، باعث تبدیل این ناآرامی و نارضایتی‌ها به ابراز خشونت و اقدامات هیجانی گردید. شیعیان در این زمان بسیار سازمان‌یافته‌تر و تشکیلاتی‌تر از زمانی که بعنوان کارگرانی ساده و بدون مهارت در تاسیسات نفتی به کار گرفته می شدند، وارد عمل شده بودند. این تشکیلات نظام یافته پنهانی که در این زمان در میان شیعیان منطقه شکل گرفته بود، بدون شک از دیگر عواملی بروز خشونت بود.

از زمان سرکوبی اولیه شیعیان توسط نیروهای سعودی، این مسئله اصلی ترین و موضوع پرمخاطره برای حکومت سعودی شمرده می شد، تا جایی که از آغاز دور سوم پادشاهی سعودی در سال ۱۹۰۲، هیچگاه شیعیان در کشور تا بدین حد اهمیت نیافته بودند. حکام سعودی از این زمان، بیش از پیش از حضور شیعیان و اجازه فعالیت بدان‌ها احساس خطر بیشتری کردند، چه از جنبه‌های مهمی حائز اهمیت بودند: اول آنکه ایالات شرقی، کلید تأمین معاش و سرچشمه درآمدهای عربستان سعودی به حساب می آمد. تخریب و از کار افتادن تاسیسات عظیم نفتی (Aramco) با توجه به آنکه بیش از ۳۵ درصد کارکنان آن -هفت هزار نفر- شیعه بودند، خسارات جبران ناپذیری را بر پیکره اقتصاد تک محصولی عربستان وارد می آورد. حتی توهم و گمان تصرف این تاسیسات توسط شیعیان که هم کیشانشان نیز به تازگی در منطقه به قدرت رسیده بودند و امکان هم‌دستی و معاونت ایشان نیز وجود داشت، براحتی می توانست کابوس وحشتناکی برای کاخ‌نشینان سعودی محسوب شود. علاوه بر تمام این مسائل، شیعیان از این طریق می توانستند زمینه‌های یک دشمنی عقیدتی و ایدئولوژیک که قطعاً عمر طولانی خواهد داشت را بر علیه حکومت سعودی فراهم آورند. این جوشش درونی شیعیان که در ارتباط تنگاتنگی با انقلاب ایران قرار داشت، می توانست شیعیان دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس مثل کویت و بحرین را برای تشکیل یک اتحادیه قدرتمند شیعی

گردهم متحد و یک صدا سازد.

ماجرای در فوریه ۱۹۸۰ وخیم‌تر شد؛ آنجا که آیت‌الله خمینی طی یک سخنرانی عمومی، مبانی اسلام را با سلطنت و موناشرشی در تعارض کامل دانست و خبر شورش شیعیان بر علیه رژیم سعودی از رادیو به طور گسترده پخش شد. نظر ایرانیان درباره این وقایع به شرح ذیل منتشر شد:

در حالی که رژیم حاکم در عربستان سعودی ادعای مسلمانی می‌کند، در واقع رفتاری سراسر تجمل‌گرا و پوچ‌پرست که بسیار شرم آورست را ارائه کرده است. این رژیم منابع و ثروت‌های مردمی را به غارت می‌برد که به شدت آنها را استثمار نموده و در قمارها و مجالس میگساری و عیاشی آنها را مصروف می‌دارد. حال باید تعجب کرد که مردمی که این چنین مورد ظلم و خشونت و نیز محرومیت‌های شدید تحصیلی و امنیتی قرار گرفته‌اند، بر علیه این مظالم فریاد اعتراض سر دهند؟

گروه‌های شجاع انقلابی، مردم دلاور قطیف از طرق زیر به مخالفت خویش علیه رژیم ادامه دهید: (۱) به نگارش شب‌نامه‌های افشاگرانه علیه رژیم ادامه دهید و آنها را بر ماشین‌ها، ابنیه و دستگاه‌های دولتی در معرض عام قرار دهید. (۲) تأثیرات انقلاب خویش را بزرگ‌نمایی کنید، و همشهریان خود را در مقابله و پایداری بر علیه رژیم تحریک کنید. (۳) از طریق وسایل آتشزای دست‌ساز به تأسیسات دولتی آسیب برسانید.^۱

برای حکمرانان سعودی به راحتی قابل تشخیص بود که امام خمینی و مردم ایران با ایراد چنین بیانه‌هایی می‌کوشند شیعیان احساء را بر علیه حکام خویش بیش از پیش تحریک و تشجیع کنند. ایرانیان چنین القا می‌کردند که هم اکنون تنها فرصت برای شیعیان احساس است که مشکلات دیرینه خود را حل کنند و گرنه در آینده با مشکلات بسیاری مواجه خواهند شد. سعودیان در مواجهه با تعاملات جدید پدید آمده در قبال شیعیان تنها راه را استفاده از سیاست چماق و هویج دانستند. جمع کثیری از سران دستگیر شده و تعدادی بالغ بر ششصد نفر از شیعیان به زندان افکنده شدند. رژیم هدف خود را از این اقدامات جاری کردن فضای ترس و وحشت در میان شیعیان منطقه برای پیشگیری از هرگونه اقدامات خشونت بار و ضدمرکز عنوان کرد.^۲

قدرت حاکمه از سوی دیگر کوشید با مدنظر قرار دادن سازوکاری طولانی مدت و بنیادین، نسبت به رفع برخی فشارها و محدودیت‌ها که باعث لبریز شدن کاسه صبر و تحمل شیعیان منطقه و تأثیرگذاری آنها بر هم‌کیشان خود در دیگر کشورهای هم‌جوار شده بود، تدبیری بیندیشد. در حقیقت پس از تحولات و خشونت‌های گسترده رخ داده پس از فوریه ۱۹۸۰ دولت سعودی، هویج را نمایان ساخت. شاهزاده احمد بن عبدالعزیز به عنوان معاون وزیر داخله و مأمور حل مشکلات شیعیان، از مناطق مورد آشوب دیدن کرده با سران احساسی ملاقات نمود. او تلویحاً پذیرفت که حکومت سعودی تاکنون نسبت به امور شیعیان غفلت

1. BBC, March 10 & 16, 1980. Radio Tehran in Arabic, March 8 & 14.

2. New York Times, January 3, 1980; Al-Safir, December 22, 1979.

ورزیده و مانند دیگر اقلیت‌ها جامعه عربستان بدان‌ها توجه نشده است. این اولین بار بود که یک مقام رسمی منتسب به خاندان حکومتی سعودی به بدرفتاری‌ها و تبعیضاتی که بر شیعیان روا داشته می‌شد، اعتراف می‌کرد. شاهزاده احمد، ابراز امیدواری و تمایل کرد که اگر شیعیان دست همکاری سعودیان را به گرمی بشمارند، گام‌های مهمی در حل مشکلات و مسایل شیعیان برداشته شود.

تفاهماتی میان حکومت سعودی به نمایندگی شاهزاده احمد و سران شیعه احساء مبنی بر ارتقای سطوح اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شیعیان برقرار شد. در رابطه با تقاضاهای ابتدایی و بنیادین شیعیان مانند احداث مدارس مجهز و جدید برای دختران و پسران، بیمارستان‌های جدید و نیز خشک کردن باتلاق‌هایی که سراسر ایالت را فرا گرفته بود، تسطیح راه‌های ارتباطی و آسفالت مجدد آنها، قول‌های مساعدی داده شد. از همه مهمتر حکومت تصمیم گرفت اعتباراتی خاص برای پرداخت وام به شیعیان، در نظر بگیرد تا به احداث و بهسازی خانه‌هایشان بپردازند. اخبار این اقدامات به طور گسترده و اغراق شده‌ای از طریق تمام رسانه‌های ارتباط جمعی سعودی پخش شد. یک هفته پیش از عاشورای سال ۱۹۸۰، دولت از احداث پروژه‌های جدید عمرانی در قطیف خبر داد. در عصر آن روز نیز تلویزیون دولتی سعودی گزارشی از روند احداث و پیش‌روی پروژه پخش کرد. چند روز مانده به عاشورا نیز ملک فهد دستور آزادی صدنر از شیعیان بازداشت شده در آشوب‌های سال پیش را صادر کرد.^۱ مشخص بود که سعودیان می‌کوشیدند شیعیان را در سالگرد قیام عدالت‌خواهانه خویش راضی نگاه داشته، خواسته‌های مشروع آنها برآورده سازند. بدین ترتیب عاشورای سال ۱۹۸۰ بدون وقوع هیچ رخداد خاصی گذشت.

دولت سعودی و مشخصاً ملک خالد بن عبدالعزیز طی سفری دلجویانه به ایالات شرقی، از احساء و قطیف و تمام قصبات کوچک و بزرگ آن دیدار کرد، تا سند مؤکدی از تغییر نگرش و توجه خاندان سعودی به شیعیان کشور باشد. شاهزاده سعودی در طی سفر خویش که تنها پنج روز پس از عاشورا انجام شد، تلاش کرد از تمام نقاط قطیف دیدن کند. سوگیری جدید سعودیان به شیعیان در برنامه پنج ساله سوم آنان به خوبی نمایان بود، چه احداث و تاسیسات مهم و گسترده‌ای در زمینه‌های بهداشتی، کلینیک و بیمارستان (تحصیلی) مدارس جدید برای دختران و پسران، حتی در دورافتاده‌ترین روستاها، برق‌رسانی، خطوط تلفن، آب‌رسانی و اقداماتی از این دست در نظر گرفته شده بود. در سال ۱۹۸۱ و طی نشستی به ریاست ملک فهد، بودجه‌ای بالغ بر یک میلیارد ریال سعودی برای نوسازی و بهبود شرایط عمرانی در ایالات شرقی عربستان تصویب شد.^۲

چنین به نظر می‌رسد که تمایل به بازسازی حصار این ایالات و مقابله با نفوذ دیگر کشورها در این ایالات کاملاً دوجانبه بود. هنگامی که دولت جهت‌گیری جدید خود را نسبت به شیعیان عملی ساخت، شیعیان نیز در اندیشه تجدیدنظر در قبال رویکرد جدید سعودی و نقش ایران در آن افتادند. اولاً با توجه به توان

1. Wall Street Journal, February 5; 1980
2. Al-Madina, July 22, 1980

بالای نیروهای سعودی در سرکوبی سریع مخالفان، شیعیان چندان تمایلی به درگیری با نیروی سعودی و اظهار اعتراض علنی مانند آنچه در سال ۱۹۷۹ رخ داد نداشتند. ثانیاً طرح‌های توسعه جدیدی که بیانگر تغییر رویکرد و عقیده سعودیان در تعامل با شیعیان بود، شیعیان را بدین باور رسانده بود که بزودی شرایط اقتصادی، اجتماعیشان بهبود خواهد یافت و مشکلات سابق را از سر خواهند گذرانید. در چنین شرایطی دل بستن به برخی سخنان خارجی در مقابل اعمال و اقدامات همسو با خواسته‌های شیعیان عقلانی به نظر نمی‌رسید. از سوی دیگر گذشت زمان بیش از پیش مشخص ساخته بود که ایران بعنوان نیروی پشتیبان شیعیان عربستان به راحتی توانسته است از تشنجات و دردهای که در منطقه بر ضدش پدید می‌آورد عبور کند. در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت آیت الله خمینی از طریق ارسال سفرا و نمایندگانی به سوی حکام سعودی خواستار توجه بیشتر به وضعیت عمومی شیعیان عربستان شده بود و این اقدامات در تغییر نگرش سعودیان تأثیر بسزایی داشته است. عوامل گوناگون هرآنچه بود، نتیجه‌ای جز اقبال و شوکت برای مردم احساء و صرف ثروت و امکاناتی بی‌سابقه در آن سرزمین نداشت.

در پایان این مقاله باید مجدداً تصریح نمود که هدف نگارنده این سطور تبیین و تشریح، روند تعدیل نگرش حکمرانان وهابی آل سعود به شیعیان عربستان در قرن بیستم و مخصوصاً از سال ۱۹۳۰ بوده است. در حالی که اقدامات اولیه سعودیان در طول دو دولت اول و دوم، در رابطه با شیعیان بشدت تحت تأثیر عقاید پر حرارت و متعصبانه وهابی قرار داشت، حکمرانان سعودی در دولت، تعامل خود را تحت تأثیر موازین سیاسی تبیین نمودند. در این زمینه و از بُعد دیگر می‌توان به رجحان و ارزش دادن بیشتر به مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نسبت به تفاوت‌ها و اختلافات مذهبی، در این دولت در مقایسه با دو دولت پیشین، اشاره داشت. حکمرانان سعودی در دولت سوم، بیش از آنکه دغدغه ایجاد تغییر و تحول در مبانی دینی شیعیان و وهابی ساختن آنها را داشته باشند، در اندیشه وجهه سیاسی و تأثیراتی بودند که این اقلیت مخصوصاً با توجه به شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران در منطقه و در جهان ایجاد کرده بود. با در نظر گرفتن وجه برتری و امتیاز شیعیان در جریان فعل و انفعالاتی که در عربستان تشکیل دادند، باید اذعان داشت که بدون شک دغدغه اصلی آنها در کنار محرومیت‌های سیاسی و اقتصادی، تلاش برای آزادی مذهبی و فراه دستی در اجرای شعائر آیینی بوده است. بدون شک القای این حس اعتماد به خویش و احساس توانایی نفسانی در میان شیعیان تحت تأثیر بروز انقلاب اسلامی در ایران که بنیانگذار تحولات عمده‌ای در جهان شده بود، شکل گرفته بود.